

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»
شماره شصت و پنجم، تابستان ۱۴۰۱: ۸۳-۶۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۲
نوع مقاله: پژوهشی

بازشناخت احوال عرفانی و شیطانی به روایت «ترزا آویلابی» و «مولوی»

بخشعلی قنبری*

چکیده

از منظر نگرش‌های معنوی، یکی از تقسیم‌بندی‌های احوال درونی انسان، عرفانی و شیطانی است. شناخت این احوال به‌ویژه احوال عرفانی و شیطانی از مباحث مهم معرفت‌شناسی عرفانی بوده، خود عارفان هم به این امر تفتن داشته‌اند. «ترزا آویلابی» (۱۵۱۵-۱۵۸۲ م.) و «مولوی» (۶۰۴-۶۷۲ ق.) در آثارشان کم و بیش به این امر پرداخته‌اند. استخراج و مقایسه نظرهای این دو عارف می‌تواند در شناخت احوال حقیقی و کاذب عرفانی کمک شایانی کند. بررسی این مسئله نشان می‌دهد که هر دو عارف، منشأ اصلی احوال حقیقی عرفانی را خدا و منشأ احوال کاذب را شیطان و توهم آدمی می‌دانند و با عروض احوال عرفانی، تسلیاتی هم برای انسان ارزانی می‌شود که آنها هم به دو دسته عرفانی و شیطانی تقسیم می‌شوند. ظاهراً هم ترزا و هم مولوی، هر دو بر این نظرند که احوال اصیل ناظر به آینده، قابلیت تحقق دارند، اما احوال کاذب در حد اموری ذهنی یا بیانی باقی می‌مانند. سخنان ترزا در این زمینه دقیق‌تر و جزئی‌تر از مولوی است. هر دو عارف در مواردی برای تشخیص احوال حقیقی از احوال کاذب، آزمودن شخصی را پیشنهاد می‌کنند؛ یعنی تا زمانی که خود شخص چنین احوالی را از سر نگذراند، نمی‌تواند سایر موارد را تشخیص دهد. مولوی در این زمینه از تشخیص اصالت یک حال عرفانی از طریق حال عرفانی دیگر یاد می‌کند که با نظر ترزا شباهت دارد. به اعتقاد هر دو عارف،

* دانشیار گروه فلسفه، ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، ایران

احوال حقیقی، انسان را از اسارت دنیا رها می‌سازد، در حالی که احوال کاذب، انسان را اسیر دنیا و خواهش‌های نفسانی می‌کند. بهره‌گیری از معیارهای آشکار نبودن القائات دروغین و شباهتشان به رؤیا، در دسترس بودن احوال کاذب و دور از دسترس بودن احوال عرفانی و امکان راستی‌آزمایی آنها در نماز و نیایش می‌تواند در تشخیص این احوال کمک کند. غیرمنتظره، انتساب‌ناپذیر بودن احوال ناب به خود و معطوف ساختن توجهات انسان به خدا، تقویت اخلاق و دین‌داری، از شاخصه‌های احوال عرفانی است. در بیان این شاخص‌ها، ترزا دقیق و جزئی‌نگر و مولانا اغلب کلی‌نگر است.

واژه‌های کلیدی: معرفت‌شناسی عرفانی، احوال عرفانی، احوال شیطنانی، ترزا آویلائی، مولوی.

مقدمه

در ساحت روان (احساس، عاطفه و هیجان) انسان، پدیده‌های مختلف فراحسی و فراطبیعی پدیدار می‌شود که نمی‌توان آنها را از راه‌های مرسوم شناسایی کرد. عرفان‌پژوهان برای تشخیص آنها، راه‌های زیادی ارائه کرده‌اند. خود عارفان نیز گاه در آثارشان به این مقوله پرداخته‌اند. در میان عارفان مسیحی، ترزا آویلابی و مولوی در میان عارفان مسلمان، در آثارشان در حد مناسبی به این موضوع پرداخته‌اند و برای شاگردان و مریدانشان، ویژگی‌ها و شاخصه‌های مختلف احوال عرفانی را بازگو کرده‌اند تا آنان بتوانند از طریق ویژگی‌های یادشده، احوال اصیل را از غیراصیل تشخیص دهند و خود را از خطر احوال نادرست و شیطانی در امان نگه دارند و میزان موفقیت خود را در طی طریق عرفانی بسنجند. بنابراین پرسش اصلی این نوشته آن است که از دیدگاه این دو عارف، چگونه می‌توان احوال عرفانی را از احوال شیطانی بازشناخت؟

درباره چگونگی تشخیص احوال حقیقی از احوال کاذب، آثار مختلفی نوشته شده که از میان آنها می‌توان به برخی نوشته‌های ویلیام جیمز (د. ۱۹۱۰ م.) در کتاب «تنوع تجربه دینی»، والتر ترنس استیس^۱ (د. ۱۹۶۷ م.) در کتاب «عرفان و فلسفه»، استون کتز در کتاب «ساخت‌گرایی، سنت و عرفان»، رابرت کی. سی. فورمن در کتاب «عرفان ذهن آگاهی» و راقم این سطور در مقاله «وضعیت احوال عرفانی در نهج البلاغه» (۱۳۹۶ ش.) به بررسی وجوه تمایز میان احوال عرفانی حقیقی و کاذب پرداخته‌اند. برای مثال جیمز، توصیف‌ناپذیری و چند ویژگی را از شاخص‌های حال عرفانی به شمار می‌آورد و استیس هم شاخص‌هایی از قبیل بینش وحدانی و... را برمی‌شمارد.

اما آنچه مقاله حاضر درصدد بررسی و تحلیل آن است، استخراج تمایزات میان احوال عرفانی حقیقی از احوال شیطانی از منظر مولوی و ترزا است. نگارنده پیش از این چند مقاله دیگر نیز درباره مقایسه آرای عرفانی ترزا آویلابی و مولوی نوشته است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود. در مقاله «بررسی مقایسه‌ای دژ هوش‌ربای مولوی و دژ درون ترزا آویلابی» (ر.ک: قنبری، ۱۳۹۰ ب)، دو دژ درون و هوش‌ربا بررسی شده است که هرچند به احوال عرفانی مرتبط است، به شناخت تمایز این احوال از احوال شیطانی ارتباطی

ندارد. مقاله «اخلاق عرفانی سلبی به روایت ترزا آویلایی و مولوی» (ر.ک: قنبری، ۱۳۸۸) و «اخلاق ایجابی عرفانی به روایت ترزا آویلایی و جلال‌الدین مولوی» (ر.ک: قنبری، ۱۳۹۰الف) موضوع اخلاق سلبی از دیدگاه این دو عارف را بررسی می‌کند. در مقاله «راه‌های رابطه انسان با خدا از نظر ترزا و مولوی» (ر.ک: قنبری، ۱۳۸۶)، درباره راه‌های ایجاد رابطه با خدا بحث شده، اما به بازشناسی احوال عرفانی و شیطانی پرداخته نشده است. نگارش این مقاله با تکیه بر روش‌های توصیفی، تحلیلی و مقایسه‌ای انجام شده است و در عین حال از چارچوب انسان‌شناختی نیز استفاده شده است؛ مبنی بر اینکه انسان، توانایی کسب احوال عرفانی و احوال شیطانی را دارد و در عین حال می‌تواند آنها را تمییز و تشخیص هم بدهد. این پیش‌فرض هم در نظرهای ترزا قابل استنباط است و هم در آثار مولوی.

شاخص‌های عام احوال حقیقی

برخی از عرفان‌پژوهان معاصر به صراحت تمایزات میان این دو دسته احوال را بررسی کرده‌اند. ویلیام جیمز برای تشخیص احوال حقیقی از احوال کاذب، شاخصه‌های زیر را در نظر گرفته است:

۱. توصیف‌ناپذیری: به این معنا که این احوال جنبه سلبی دارند و بعد رخدادشان

بلافاصله قابل درک نیستند و نمی‌توان گزارش کاملی از آنها به دست داد.

۲. کیفیت معرفتی: به این معنا که در بطن خود، معرفت به حقایق را دارند.

۳. گذرا بودن.

۴. حالت انفعالی داشتن (جیمز، ۱۳۹۱: ۲۲۲-۲۲۳).

اما بهترین و بیشترین شاخص‌ها را استیس بیان کرده است:

۱. بینش وحدت‌نگرانه که در احوال عرفانی به صورت ایجاز بیان می‌شود.

۲. احساس انضمامی از امر واحد به عنوان ذهنیت درونی که همه‌چیز به حیات،

آگاهی یا حضور جان‌دار توصیف شده است.

۳. احساس عینیت یا واقعیت.

۴. احساس نشاط و خرسندی.

۵. احساس تقدس و حرمت الوهی. این ویژگی، بیان‌کننده درک و دیدار خداوند است (استیس، ۱۳۸۸: ۷۴ و ۱۳۴).

در این ویژگی‌ها، احوال عرفانی به صورت عام بررسی شده است، به گونه‌ای که اگر در یک حال عرفانی، این ویژگی‌ها به دست نیاید، می‌توان درباره حقیقی بودن آن تردید کرد. عارفان مسلمان هم بر تمایز میان احوال حقیقی و کاذب تأکید کرده‌اند. از این نظر احوال عرفانی حقیقی در برابر ظهورات نفس و بروز نیروهای نهفته درونی یا القائات نفسانی و شیطانی قرار دارند که این دسته از احوال عارض بر روح سالکان، متضمن کمالی بر آنان نیست (رحیمیان، ۱۳۸۸: ۳۵). بنابراین هر حال باطنی، حال عرفانی تلقی نمی‌شود.

بازشناخت احوال عرفانی و شیطانی در نگرهٔ ترزا

ترزا آویلابی تحت تأثیر عرفان قرن شانزدهم اسپانیاست که تبیین دقیق احوال عرفانی، از ویژگی‌های عام عرفان مسیحیت و از اوصاف خاص عارفان کشور اسپانیاست. همین رویکرد، موجب شده که او هم در بیان احوال خویش دقت لازم را به کار برد و از بیانات کلی بپرهیزد. ظاهراً معیارهای تشخیص احوال حقیقی از احوال کاذب را قبل از رسیدن به آخرین مرحله سلوک عرفانی میسر می‌داند و بعد از آن، چنین کاری را ناممکن تلقی می‌کند؛ زیرا سالک غرق خدا می‌شود و مجال بررسی صحت و سقم حال عرفانی را از دست می‌دهد و در این مرحله، خدا در او زندگی می‌کند (Spencer, 1963: 256) و حتی می‌توان گفت که با خدا یکی شده و نمی‌توان درباره آن بیشتر از این، چیزی گفت (Parrinder, 1996: 152-153, 156, 166; Smith, 1973: 99). این مسئله در اشعار وی نیز منعکس شده و ترزا در این اشعار به گونه‌ای سخن می‌گوید که امکان تردید در احوال حاصل شده به وجود نمی‌آید (Teresa, 1957a, V.3: 308-309).

حال حقیقی، تجربه‌ای ناشی از خدا و حال کاذب، نشئت گرفته از شیطان یا قوه خیال و یا وهم سالک است و تسلیات عرفانی. احوال آرامش‌بخش و امیدوارکننده هم شامل دو دسته الهی و شیطانی‌اند که ترزا به صراحت از آنها سخن گفته است. بی‌تردید تسلیات شیطانی با تسلیات ناشی از خدا متفاوت است. با وجود این، هیچ پیشنهادی دربارهٔ حال خالص و پاک وجود ندارد و دیدن این مشاهدات خیلی زود امکان‌پذیر می‌شود و به نظر می‌رسد اگر دریافت‌کننده این احوال، انسان مجربی باشد، الهی یا

شیطانی بودن آنها را تشخیص می‌دهد (Teresa, 1991: 264).

ترزا در آثار خود نه تنها میان این احوال تفاوت قائل شده و معیارهای تشخیص و ویژگی‌های اصلی هر یک از آنها را بیان کرده، بلکه حتی میان لذت‌های معنوی و لذت‌های حاصل از جذبه‌های عرفانی هم فرق قائل شده است. لذات معنوی فقط روی سطح حواس جسمانی انسان اثر می‌گذارد، ولی جذبه‌های عرفانی به مغز استخوان‌های آدمی نفوذ می‌کند (جیمز، ۱۳۹۱: ۴۵۶).

ترزا با علم به امکان پدید آمدن مشاهدات شیطانی برای سالکان، به آنان هشدار می‌دهد که نسبت به وقوع آنها حساس باشند و وسوسه‌ها و تلقین‌های شیطانی را به جای احوال عرفانی حقیقی تلقی نکنند. اگر در جاهای دیگر، اطمینان و یقین بسیار مناسب است، در تشخیص احوال عرفانی، تردید مناسب‌تر است. از این جهت ترزا به راهبان، هیچ‌گونه ضمانتی نمی‌دهد که در چه زمانی، احوال آنها واقعاً عرفانی خواهد بود، بلکه با ذکر مثال‌هایی می‌خواهد به آنان ثابت کند که در این مسیر، هیچ‌گونه ضمانتی وجود ندارد و هر آن خطر تهدیدشان می‌کند و به آنان هشدار می‌دهد که بر گوشه‌ عزلت، زندگی ندامت‌آمیز و نیایش مداوم با خدا اعتماد نکنند. (Teresa, 1995: 33)؛ چرا که هر لحظه ممکن است وسوسه‌های شیطان در قالب احوالی فراطبیعی، آنان را گمراه کند و به دنیا وابسته و دلبسته سازد. داشتن بیم در این موارد، بسیار توصیه می‌شود. در انجیل آمده که سعادت‌مند کسی است که از پروردگار خویش بیم داشته باشد. یکی از مصادیق خوب این ترس این است که تا زمانی که مطمئن نشود که آنها حقیقتاً از جانب خداوند است، در برابر آنها مقاومت کند و بر اساس آنها، برنامه زندگی عرفانی خود را تنظیم نکند؛ بلکه همیشه در برخورد با احوال عرفانی، جانب احتیاط را رعایت کند؛ زیرا حتی اگر این احوال واقعاً از جانب خداوند باشد، شیطان قادر است خود را در شمایل فرشته ظاهر کند. پس اگر سالکی، تجربه زیادی نداشته باشد، قادر به درک این امور نخواهد بود. بنابراین او باید نیایش‌های زیادی بکند تا بتواند احوال اصیل را از احوال کاذب تشخیص دهد (Teresa, 1995: 152).

ترزا برای اینکه راهنمایی خود را در حوزه تشخیص احوال اصیل و توهمی کامل کند، تفاوت تسلیات^۱ شیطانی و الهی را به صراحت اعلام می‌دارد:

در تسلیات شیطنانی، نشانی از عشق ناب دیده نمی‌شود و پس از گذشت مدتی، عدم خلوص آنها آشکار می‌شود (Teresa, 1995: 264). مثلاً باعث می‌شود که سالک به کارهای خلاف اخلاق مرتکب شود.

۱. تسلیات شیطنانی برای افراد مجرب روی نمی‌دهد.
۲. برخی از این تسلیات ممکن است کار قوه تخیل باشد.
۳. تسلیات الهی بسان خواب باعث آرامش و استراحت مغز و تجدید قوای سالک می‌شود؛ در حالی که تسلیات شیطنانی بسان چرتی هستند که به خواب عمیق منجر نمی‌شود، بلکه باعث رخوت سالک نیز می‌شود (Teresa, 1995: 264).

روش‌های تشخیص

به هر حال ترزا برای تشخیص احوال عرفانی اصیل و کاذب، دو روش ایجابی و سلبی به کار برده است. او در روش ایجابی بیان می‌کند که از چه طریق یا طریقی می‌توان تجربه‌ای به‌واقع عرفانی را تشخیص و به خدا نسبت داد و در روش سلبی یادآور می‌شود که از چه روش یا روش‌هایی می‌توان ثابت کرد که احوال الهی نبوده، واقعاً شیطنانی، خیالی و یا وهمی‌اند.

الف) روش ایجابی

یکی از انواع مشاهدات عرفانی از نظر ترزا، شهود گفت‌وگویی است. ترزا برای تشخیص الهی و غیرالهی بودن صداها و گفت‌وگوها بر این نکته پای می‌فشارد که گفت‌وگوهای اصیل و الهی در آینده به تحقق می‌رسند و گفت‌وگوهای وهمی به تحقق نمی‌رسند (Teresa, 1995: 234). ضمن اینکه این گفت‌وگوها با روح انسان، پیوندی عمیق دارند و شخص واجد شهود با آنها احساس یگانگی می‌کند؛ در حالی که در گفت‌وگوهای توهمی، چنین چیزی حاصل نمی‌شود (Teresa, 1995: 234). به‌علاوه سخنانی که از خداوند صادر می‌شود، به لحاظ ساختار و محتوا با سخنان عموم مردم تفاوت دارد؛ به گونه‌ای که شنونده سخنان، خود با وجدانش، تفاوت آنها را کاملاً درک می‌کند و حتی تشخیص می‌دهد که آیا این سخنان واقعاً از خدا صادر شده یا بافته عقل‌اند؛ زیرا بافته‌ها و یافته‌های عقل دقیقاً مشابه سخنان بشری‌اند. بلکه حتی خواهد فهمید که آیا نفس، عامل این سخنان (غیرالهی و ساخته بشر) است و یا تنها گوش‌دهنده به آنها (همان).

به‌علاوه می‌توان از برخی گفت‌وگوهای ترزا با خدا به این نتیجه رسید که اگر حاصل گفت‌وگو، انسان را بر بلندای امور معنوی قرار دهد و کمال خودساخته انسان را بشکند، الهی است (William Ralph, 1947: 42).

راه دیگر اینکه اگر این سخنان الهی باشد، ما توان منصرف کردن نفسمان از آنها را نداریم؛ ولی اگر بشری باشد، توانایی صرف‌نظر کردن از آنها را داریم. به‌علاوه غیرالهی، هیچ تأثیری بر جان نمی‌گذارد، در حالی که سخنان الهی، تأثیر عمیقی در جان می‌گذارد. مثلاً نفس را به سمت علاقه و مهر سوق می‌دهد و موجبات نورانیت و آرامش و شادی نفس را فراهم می‌کند. در یک کلام، تفاوت میان این دو سخن مانند تفاوت صحبت کردن و گوش کردن است، نه بیشتر و نه کمتر؛ زیرا انسان در سخن گفتن انشا می‌کند، در حالی که وقتی به سخن دیگران گوش می‌دهد، کاری غیر از گوش کردن انجام نمی‌دهد (William Ralph, 1947: 42). پس انسان در صحبت کردن فعال، ولی در شنیدن کاملاً منفعل است.

ترزا میان سخنان الهی و نفس انسان، سنخیتی قائل است؛ یعنی نفس به محض شنیدن سخنان الهی، با آنها احساس همدلی و هم‌سنخی می‌کند و کاملاً متوجه آنها می‌شود؛ گویی که به سخنان انسان بسیار مقدسی گوش می‌دهد و مطمئن است که او هرگز دروغ نمی‌گوید. در حالی که در سخنان غیر الهی، چنین وضعیتی وجود ندارد (William Ralph, 1947: 235).

راه دیگر تشخیص این احوال، راه تجربی است؛ یعنی تا زمانی که خود شخص، چنین احوالی را از سر نگذراند، نمی‌تواند سایر موارد را تشخیص دهد. از نظر ترزا، بدون داشتن تجربه شخصی از اینگونه فیوضات، سخت می‌توان آنها را فهم کرد و صحیح و سقیمش را تشخیص داد. آن کس که چنین احوالی را دریافت کرده، محال است از اشاره به موضوعاتی تن زند که به حکم رحمت خداوند هرگز شامل حال ما نخواهد شد (Teresa, 1995: 9 & 1991: 243).

طی سریع مراحل کمال نیز از نشانه‌های ارزانی شدن الطاف الهی به فرد است. اگر انسانی که به لحاظ عرف هنوز مراحل کمال را طی نکرده، یک‌باره ره صد ساله را یک شبه طی کند در آن صورت می‌توان تشخیص داد که برای او خلسه‌ای رخ داده است. از این جهت حرکت او به سوی کمال هرگز با کسی که به طور عرفی و منطقی مسیری را

طی می‌کند، قابل مقایسه نیست. چنین فردی به سهولت می‌تواند بر امور دنیوی چیره شود و دل از دنیا بکند. گاهی هم خود خدا به طور مستقیم به انسان الهام می‌کند و حال عرفانی را برایش معین و مشخص می‌کند و گاهی نیز خدا روش‌ها را برای انسان معرفی می‌کند تا بداند که رؤیاهایی که دیده است، شیطانی نیستند، بلکه از طرف خدا صادر شده‌اند. (Teresa, 1991: 271).

ترزا علاوه بر معیارهای گفته‌شده، نکات زیر را نیز در تمییز دادن احوال عرفانی ناب و تخیلی مورد ملاحظه قرار داده است:

۱. القائات^۱ دروغین کاملاً واضح و قابل تشخیص نیستند، بلکه به رؤیا می‌مانند.
 ۲. البته این القائات ممکن است ناشی از عقل شهودی باشد، نه تخیل. معیار تشخیص در این موارد آن است که به هنگام نماز و نیایش می‌توان القائات الهی را مشاهده کرد. اما اینها کاملاً به اراده ما بستگی دارد؛ یعنی هر وقت بخواهیم، می‌توانیم آنها را ببینیم و هر وقت نخواهیم، از بین می‌روند. در نتیجه اینها القائات الهی محسوب نمی‌شوند.
 ۳. معیار ناب بودن یک حال آن است که غیرمنتظره واقع شود؛ انتساب آن به خود فرد ناممکن باشد و شخص را به طور کامل غرق خدا کند (Faning, 2001: 155).
به هر حال خداوند خود قدرت فهم یک حال عرفانی را از طریق القای آن به اعماق نفس، به عارف ارزانی می‌دارد. خداوند، نفس را وا می‌دارد تا حقایق و اسرار را درک کند (Faning, 2001: 155; Teresa, 1991: 249). ترزا خود اصرار دارد که از این طریق، الهی بودن احوال خود را درک کرده است. اگر حال عرفانی بعد از انجام اعمال دین، نظیر ذکر حاصل آید، الهی است، در غیر این صورت ممکن است تحت القائات شیطانی به وجود آمده باشد (Teresa 1991: 91). ترزا در اواخر عمر از طریق این احوال، پیام‌های زیادی را دریافت که از دید او، الهی بوده یا خود او از آنها تفسیر الهی به‌دست می‌داده است (Spencer, 1963: 172). ضمن اینکه اگر این احوال، حقیقتی ناآشنا را برای معروض این احوال آشکار کند، جزء احوال الهی و حقیقی به شمار می‌آید که ترزا درباره احوال خود همین نظر را داشته است (Spencer, 1963: 243).
- راه دیگر، رفتار احتیاط‌آمیز است؛ یعنی شخصی که این حالت‌ها برایش رخ داده، باید

با احتیاط تمام با آنها برخورد کند و نسبت به حقیقی بودن آنها تردید داشته باشد و یا از راهنمایی فردی آگاه استفاده کند و در حین گزارش به او، چیزی را نباید مخفی دارد. اگر فرد، چنین اقداماتی را در پیش گیرد، آسیبی به او نخواهد رسید (Spencer, 1963: 239).

اگر پس از پدید آمدن حالتی، شخص در زندگی معنوی‌اش، پیشرفتی احساس کرد، می‌تواند یقین کند که آن حال، حال الهی بوده است. اینجاست که ترس و احتیاط، خود به عامل بازدارنده‌ای تبدیل می‌شود که سالک باید آن را کنار گذارد (Spencer, 1963: 221). به‌علاوه اگر شخص، خود را از گناهان کبیره برحذر دارد، وجدان او بیدارتر شده، خود به خود خواهد فهمید که حالتی که برایش رخ داده، حقیقی است یا شیطانی؛ زیرا شیطان به نفوسی که از گناهان کبیره و صغیره دوری می‌کنند، تسلطی ندارد. در نتیجه حالتی هم برای ایشان پدید نمی‌آورد (Spencer, 1963: 220). البته کسانی که دارای چنین شرایطی نیستند، همچنان در معرض خطر نفوذ شیطان خواهند بود.

از طریق نتایج احوال عرفانی نیز می‌توان به اصیل بودن یا واهی بودن آنها پی برد. اگر شهودهای تخیلی، الهی باشند، نسبت به خود مشاهده‌کننده و دیگران مفید خواهد بود. به‌علاوه اگر این شهودها با سرشت مشترک انسان‌ها سازگار باشد، می‌تواند حقیقی تلقی شود؛ مگر آن شهودهایی که به ظاهر با این امور سازگارند، اما پروردگار، ناسازگاری آنها با امور یادشده را نشان می‌دهد (Chapman, 1956, V.9: 99).

فروتنی از آموزه‌های بسیار مهم در عرفان ترزا و یکی از شاخص‌های تشخیص احوال حقیقی است. احوالی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در تقویت این صفت اخلاقی مؤثر باشند، الهی‌اند؛ زیرا شیطان در انسان، حالت فروتنی به وجود نمی‌آورد، بلکه همواره خودپسندی و تکبر را پدید می‌آورد (Chapman, 1956, V.9: 269). پس احوال عرفانی همیشه فروتنی به بار آورده‌اند، نه خودپسندی و تکبر.

(ب) روش سلبی

ترزا از این طریق هم برای شناساندن احوال عرفانی از احوال شیطانی بهره می‌گیرد. در این روش، آنچه شناخته می‌شود، شیطانی بودن احوال است، نه الهی بودن آنها. در حالی که در روش ایجابی، قضیه کاملاً عکس آن بوده است.

در روش سلبی هم توجه به آثار این احوال می‌تواند حقیقی یا کاذب بودن آنها را معین کند؛ یعنی عمدتاً احوال شیطانی برخلاف احوال حقیقی، آثار مثبتی در برن دارند.

تنها خوبی آنها، شیوایی بیان و مشهود بودن آثار منفی آنهاست. البته چه بسا اتفاق افتد که خداوند خود صریحاً به سالک اعلان کند که چنین حالی، ناشی از ارادهٔ شیطان است. به علاوه حالی که از شیطان نشأت گرفته، در انسان عطشی آزاردهنده به وجود می‌آورد (Chapman, 1956, V.9: 237). در صورتی که عطش حاصل از احوال عرفانی، مآلاً به آرامش منجر می‌شود.

از نظر ترزا، اگر به دنبال رخ دادن حالی برای انسان، تکبر و غرور حاصل شود، در آن صورت می‌توان فهمید که این حال از شیطان نشأت گرفته است. شیطان در این دسته از احوال به انسان القا می‌کند که تمام این خوشی‌ها از خود او نشأت گرفته، نه از موجود دیگری. ضمن اینکه وقتی چنین احوالی رخ می‌دهد، تمام خوبی‌ها از وی می‌گریزد و روحش، بی‌قرار و زودرنج می‌شود (Chapman, 1956, V.9: 239). هر چند ممکن است آثار این حال هم به ظاهر خوب باشد و بسا که تواضع کاذبی هم در او پدید آورد، این خوبی‌ها و تواضع در شخص، آرامش به وجود نمی‌آورد. اگر کسی در عمر خود حتی یک حال اصیل را تجربه کرده باشد، نکته یادشده را نیک درک می‌کند. خلاصه اینکه نتایج احوال شیطانی را می‌توان در موارد زیر بیان کرد:

۱. خوبی‌ها پنهان می‌شوند.
۲. نفس بی‌قرار و زودرنج می‌شود.
۳. احتمالاً آثار نیکویی از شخص واجد حال صادر می‌شود.
۴. شخص آرزوهای خوبی خواهد داشت، اما در تحقق آنها استوار نیست.
۵. تواضع کاذب در وی پدید می‌آید، زیرا تواضع اصیل و حقیقی، تواضعی است که به فرد آرامش و سکون دهد؛ اما تواضع ناشی از حال حاصل از ارادهٔ شیطان، چنین آثاری در بر ندارد (Chapman, 1956, V.9: 239).

ترزا در مواردی به راهبان تحت تربیت خود هشدار می‌دهد که گاهی شیطان درصدد دادن آرامش به آنان برمی‌آید و ممکن است افراد تصور کنند که این آرامش از سوی خدا می‌آید، در حالی که عامل چنین آرامشی، شیطان است. از این جهت افراد باید خود را از چنین آرامشی دور سازند. معیار بازشناخت این آرامش آن است که افراد دنیوی، انسان را به چنین آرامشی دعوت کنند؛ زیرا اینان در واقع در پوشش این آرامش و صلح، جنگی را به دنبال می‌آورند که سخت ویرانگر است. از این جهت به راهبان هشدار

می‌دهد که باید از اینگونه آرامش‌ها هراسان باشند (Tereas, 1957b, V.1: 364-365).

تطبیق حال عرفانی با کتاب مقدس از راه‌های دیگر تمییز حال اصیل از حال کاذب است. به این معنا که اگر چنین حالی با فحوای کتاب مقدس مخالفی داشته باشد، شیطانی بوده، هرگز پذیرفتنی نیست: «اگر تمام دنیا به من اطمینان دهند که این حال از خدا ناشی شده، باور نمی‌کنم» (Tereas, 1957b, V.1: 364-365). از این جهت صریحاً اشاره می‌کند که همه الهاماتی که نفس می‌تواند آنها را به تخیل درآورد، حتی اگر قرار باشد که آسمان‌ها را گشوده ببیند، نباید باعث شود که سالک واجد احوال عرفانی، ذره‌ای از تعلیم کلیسا چشم‌پوشی کند. انسان باید بپذیرد که تنها آنچه با کتاب مقدس مطابقت داشته باشد، از جانب خداوند است و گرنه شیطانی است (Tereas, 1957b, V.1: 238-239).

شفاف بودن نداها و حوادث، خود مبین حقیقی بودن آنهاست؛ اما نداها یا حوادث شیطانی همیشه با ابهام و پیچیده‌ای خاصی همراهند. اینها شبیه چیزی‌اند که به روشنی نمی‌توانیم آنها را بشنویم. گویی آنها را در خواب می‌شنویم (Fanning, 2001: 156).

همیشه این‌طور نیست که اگر تجربه‌ای الهی نبود، حتماً شیطانی است؛ بلکه می‌تواند ناشی از تخیل و تعقل انسان باشد. اما فرق اساسی میان حوادث یا ندهای عقلانی و خیالی با نداها و حوادث الهی وجود دارد و آن اینکه این احوال الهی را در هر زمان و مکانی نمی‌توان دریافت کرد، در حالی که امور عقلانی و خیالی در هر جا و زمانی قابل دریافت هستند (Fanning, 2001: 156).

بازشناخت احوال عرفانی و شیطانی در نگره مولوی

مشرق‌زمینیان به طور عام و عارفان وحدت‌گرای اسلام به طور خاص در پرداختن به احوال عرفانی اغلب نگرش کلی و بیانات کلی را بر بیانات و تبیین‌های جزئی ترجیح می‌دادند و مولوی هم تحت تأثیر این نگرش است. از این جهت برخلاف ترزا آویلایی، جزئیات احوال عرفانی را مدنظر قرار نمی‌دهد و به بیان کلی آنها می‌پردازد.

مولوی همانند ترزا با مسئله احوال حقیقی و کاذب درگیر بوده است. وقتی برای مولوی شهودی رخ می‌داد و یا از شهودهای دیگران سخن به میان می‌آورد، اطرافیان گاه نسبت به آنها به دیده تردید و انکار می‌نگریستند و او درصدد دفاع از آنها برآمده، دلایلی می‌آورد تا اثبات کند که این حالات، بهره‌ای از حقیقت دارند و با احوال شیطانی یا

احوال ناشی از وهم و خیال متفاوت‌اند. ضمن آنکه در استدلال‌های خود، معیارهایی برای تشخیص این احوال از یکدیگر ارائه می‌کرد:

۱- **بررسی احوال عرفانی پس از وقوع آنها:** عارف باید پس از وقوع احوال عرفانی به خود برگردد و خود را از هوی و هوس خالی کند. آنگاه به یافته خود بنگرد، متوجه خواهد شد که حالتی که برایش رخ داده، حالت حقیقی است، نه کاذب. ممکن است سالک شک کند که یافته او حاصل تخیل اوست یا برخاسته از حال حادثه حقیقی که در این صورت عنایت دیگر خدا، او را از این تردید نجات می‌دهد و یقین می‌کند که حال عارض‌شده، حقیقی است:

من چو آدم، بودم اول حبسِ کرب	پُر شد اکنون نسلِ جانم شرق و غرب
من گدا بودم در این خانه چو چاه	شاه گشتم، قصر باید بهر شاه
انبیا را تنگ آمد این جهان	چون شَهان، رفتند اندر لامکان

(مولوی، ۱۳۶۳: ب: ۲: ۲۰۱)

بنابراین وقتی عارف خود را در لامکان می‌یابد، به صحت حال عرفانی‌اش پی می‌برد و در آن تردید روا نمی‌دارد.

۲- **رهایی از هوا و هوس:** اگر حال عارض‌شده با هوی و هوس هماهنگ باشد، شیطانی و اگر مخالف آن باشد، حال رحمانی و حقیقی است، بلکه مخالف هوا و هوس بودن هم می‌تواند علت وقوع این حالت باشد و هم معیار درستی آن.

خلق مسست آرزواند و هوا	ز آن پذیرااند دستان تو را
هر که خود را از هوا خود باز کرد	چشم خود را آشنای راز کرد

(همان، ج ۱: ۳۹۹)

مرتبۀ نهایی شاخص سلبی تمایز احوال حقیقی و کاذب، نفی خود است. به این معنا که اگر حالی که بر انسان عارض می‌شود، همه خودخواهی‌های او را از میان بردارد، الهی بوده و در غیر آن ممکن از شیطان یا امور غیر الهی نشأت گرفته باشد. مولوی این معنا را در تعریف استغراق به صراحت آورد و بیان کرده که استغراق آن است که انسان در میان نباشد، ولو اینکه این استغراق با کلمه انالحق بیان شود (مولوی، ۱۳۸۰: ۴۴).

۳- **تشخیص حال عرفانی با حال دیگر عرفانی:** اگر کسی اهل تجربه احوال عرفانی باشد، پس از وقوع حال عرفانی می‌تواند از طریق تکرار آن یا از طریق انجام امور غیر

متعارف، درستی حال خود را ثابت کند. لازمهٔ این کار آن است که شخص، لقمه‌های معنوی را قوت جان کند، تا بتواند معروض حال جدیدی شود.

چونک در تو می‌شود لقمه گهر تن مزن چندانک بتوانی بخور
(مولوی، ۱۳۶۳، ب، ج ۱: ۴۴۷)

مولوی از زبان یکی از عرفا نقل می‌کند که پس از اینکه حال عرفانی به او دست داد، منکری در کار او سوءظن کرد. برای رفع آن در لگنی قی کرد و به درّ تبدیل شد. به این ترتیب یک امر معنوی را با امری محسوس نشان داد:

شیخ روزی بهر دفع سوءظن در لگن قی کرد، پر دُر شد لگن
گوهر معقول را محسوس کرد پیر بینا بهر کم‌عقلی مرد
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۴۴۷-۴۴۸)

۴- پاک‌سازی زمینه‌ها و اسباب تحقق حال عرفانی: اگر زمینه‌ها و اسباب حال عرفانی، پاک و پاکیزه باشند، یعنی با اصول اخلاقی و اخلاق دینی مطابق باشند، عارف می‌تواند مطمئن باشد که حالی که برایش رخ داده، حقیقی و اصیل است. اما اگر پیش از تحقق این احوال، شخص مرتکب اعمال غیراخلاقی و یا غیرشرعی شود، احوال پدیدآمده، حقیقی نخواهند بود. برای مثال اگر کسی برای رسیدن به احوال عرفانی از خمر و بنگ استفاده کند، هرچند ممکن است تصوراتی داشته باشد، باید یقین کند که همه این تصورات، شیطانی‌اند، نه رحمانی و یا نتیجه توهمات حاصل از مواد مخدراند:

تا دمی از هوشیاری وارزند ننگِ خمر و زمر بر خود می‌نهند
جمله دانسته که این هستی فَنخ است فکر و ذکرِ اختیاری، دوزخ است
می‌گریزند از خودی در بی‌خودی یا به مستی یا به شغل ای مُهتدی
نفس را ز آن نیستی وامی‌کشی زآنکه بی‌فرمان شد اندر بیهشی
(همان، ج ۳: ۲۸۴)

۵- آرامش‌بخشی: وی درباره عموم احوال عرفانی به‌ویژه احوال پیامبران بر این نکته اشاره کرده که اگر حال عارض بر انسان موجب آرامش ناب شود، الهی به شمار می‌آید، که پیامبران در هنگام دریافت وحی الهی، چنین حالی داشته‌اند (مولوی ۱۳۸۰: ۱۵۶). همین وضعیت برای عارفان هم رخ می‌دهد؛ به این صورت که عارف هم وقتی دست خدا

را بر سر خود تجربه می‌کند، به آرامشی بی‌بدیل دست می‌یابد. از این دست آرامش‌ها در سراسر کلیات شمس تبریزی می‌توان سراغ گرفت.

مانده شده‌ست گوشِ من از پی انتظارِ آن	کز طرفی صدای خوش در رسیدی ز ناگهان
خوی شده‌ست گوش را گوشِ ترانه‌نوش را	کو شنود سَماعِ خوش هم ز زمین هم آسمان
فَرعِ سَماعِ آسَمان هست سَماعِ این زمین	وان که سماع تن بُود فرع سماع عقل و جان
نُغره رعد را نگر چه اثر است در شَجَر	چند شکوفه و ثمر سر زده اندر آن فَنان
بانگ رسید در عدم گفت عدم بلی نَعَم	می‌نهم آن طرف قدم تازه و سبز و شادمان
مُستمع آلت شد پای‌دوان و مست شد	نیست بُد او و هست شد لاله و بید و ضَیْمَران

(مولوی، ۱۳۶۳ الف، ج ۴: ۲۰۱)

۶- بصیرت دل: مولوی در آثار خود به این شاخص هم اشاره کرده است. به این معنا که

وقتی حال اصیل عرفانی به انسان دست می‌دهد، سر تا پای وجود او نو و بصیرت می‌شود:

تا تو حریف من شدی ای مه دلستان من	همچو چراغ می‌جهد نور دل از دهان من
ذره به ذره چون گهر از تف آفتاب تو	دل شده است سربه‌سر آب و گل گران من
پیشتر آ، دمی بنه آن بر و سینه بر برم	گرچه که در یگانگی، جان تو است جان من
در عجبی فتم که این، سایه کیست بر سرم	فضل توام ندا زند کان من است آن من
از تو جهان پر بلا همچو بهشت شد مرا	تا چه شود ز لطف تو صورت آن جهان من

(مولوی، ۱۳۶۳ الف، ج ۴: ۲۱۰)

۷- تمسک به آثار احوال عرفانی: از جمله آثار احوال عرفانی، باز شدن چشم دل و

شهود اموری است که اغلب آدمیان قادر به دیدن آنها نیستند. مولوی این حالت عرفانی را در داستان دقوقی به خوبی مورد توجه قرار داده است:

بر دلی کو در تحیر با خداست	کی شود پوشیده رازِ چپّ و راست؟
گفتم ار سویِ حقایق بشگفتند	چون ز اسمِ حرفِ رسمی واقفند؟
گفت: اگر اسمی شود غیب از ولی	آن ز استغراق دان، نز جاهلی

(مولوی، ۱۳۶۳ ب، ج ۲: ۱۱۸)

به این صورت که اگر وقوع حال عرفانی، آثار یادشده را به دنبال داشته باشد،

جزء احوال حقیقی و اگر باعث ناآرامی و ناخوشی در دنیا و فراموشی رستگاری در

آخرت بشود، جزء احوال شیطانی خواهد بود:

در حدیث آمد که مؤمن در دعا چون امان خواهد ز دوزخ از خدا
دوزخ از وی هم امان خواهد به جان که خدایا دُور دارم از فلان
(همان، ج ۲: ۴۳۴۸)

از دید مولوی، نجات جز در سایه عبادت به دست نخواهد آمد. از این نظر اگر حال عرفانی موجب افزایش عبادت شود، مطلوب، و گرنه شیطانی خواهد بود:

تا ببینی چاشنی زندگی سلطنت بینی نهان در بندگی
(همان، ج ۱: ۲۸)

به همان سان، مولوی حالی را مطلوب می‌داند که ما را فقط تا لب گور همراهی نکند، بلکه یار همیشگی انسان باشد:

چون تو را روز اجل آید به پیش یار گوید از زبان حال خویش
تا بدینجا بیش همره نیستم بر سر گورت زمانی بیستم
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۶)

در این دو بیت بر این نکته اشارت رفته که یار یا همسر مرده، فقط تا لب گور، آدمی را مشایعت می‌کند و از آنجا پیشتر نمی‌رود و در داستان وکیل صدر جهان این را با زبان حال بیان کرده که از زبان قال مؤثرتر است (پورجوادی، ۱۳۸۵: ۳۱۸)، در حالی که آثار برخی از احوال عرفانی تا قیامت هم استمرار می‌یابد.

تطبیق و مقایسه

ابتدا باید بگوییم که ترزا در بررسی احوال عرفانی، بسیار دقیق و ریزبین است؛ در حالی که مولوی اغلب به بررسی‌های کلی قناعت می‌کند. برای مقایسه نظرهای این دو عارف در حوزه تشخیص احوال حقیقی از احوال کاذب می‌توان موارد زیر را بیان کرد:

۱- منشأ حال عرفانی: هم ترزا و هم مولوی هر دو بر این باورند که منشأ حال حقیقی، خدا و منشأ حال کاذب، شیطان، تخیل و یا توهم است و در عین حال عارفان صاحب تجربه بهتر از بقیه می‌توانند الهی یا شیطانی بودن آنها را تشخیص دهند. ترزا نه تنها میان احوال حقیقی و کاذب تفاوت قائل است، بلکه حتی میان لذت‌های معنوی و لذت‌های حاصل از جذبه‌های عرفانی هم فرق قائل شده است؛ اما ظاهراً مولوی چنین نظری را مطرح نکرده است.

هم ترزا و هم مولوی، هر دو به سالکان طریقت توصیه می‌کنند که مواظب وسوسه‌ها و تلقین‌های شیطانی باشند و آنها را به جای احوال عرفانی اصیل تلقی نکنند. از این جهت ترزا در مواجهه با احوال عرفانی، شک کردن را اصل تلقی می‌کند. مولوی هم در این زمینه مانند ترزا عمل کرده است؛ زیرا هر آن ممکن است وسوسه‌های شیطان در قالب احوالی فراطبیعی، آنان را گمراه و به دنیا وابسته و دلبسته سازد.

۲- تسلیات عرفانی: هم ترزا و هم مولوی معتقدند که تسلیاتی از عالم غیرانسانی به انسان می‌رسد و سبب آرامش و راحتی او می‌شوند. اینها بر دو نوع الهی و شیطانی تقسیم می‌شوند. البته ترزا در این موضوع به مراتب بیشتر از مولوی بحث کرده و تفاوت‌های آنها با یکدیگر را بیشتر مورد توجه قرار داده است؛ به این صورت که تسلیات شیطانی فاقد عشق ناباند و برای افراد مجرب بی‌تأثیرند. ضمن اینکه در اغلب موارد افراد را به کارهای خلاف اخلاق و دین می‌کشاند. در عین حال اینها برخلاف تسلیات الهی، آرامش‌بخشی کاذب و موقتی دارند.

۳- بهره‌گیری از روش‌های ایجابی و سلبی در تشخیص احوال عرفانی: ظاهراً هم ترزا و هم مولوی هر دو بر این نظراند که احوال اصیل اگر ناظر به آینده باشند، تحقق خواهند یافت؛ اما احوال کاذب در حد اموری ذهنی یا بیانی باقی می‌مانند. البته سخنان ترزا در این زمینه دقیق‌تر و جزئی‌تر از مولوی است. ترزا برای مثال از تجربه گفت‌وگو با خدا سخن می‌گوید که برخلاف سخنان حاصل از حال کاذب، قابل تحقق، دارای پیوند عمیق با روح انسان، اثرگذار، صرف‌نظرناپذیر، باعث نورانیت، آرامش و شادی نفس‌اند. ضمن اینکه میان سخنان الهی و نفس انسان هم‌سنخ‌اند؛ یعنی نفس به محض شنیدن سخنان الهی با آنها احساس همدلی کرده، آنها را درک کرده و دید تقدس‌آمیز به آنها دارد و هیچ‌گونه شائبهٔ دروغ به آنها راه نمی‌دهد.

۴- تشخیص از راه تجربه: هم ترزا و هم مولوی دست‌کم در مواردی برای تشخیص احوال حقیقی از احوال کاذب، آزمودن شخصی را پیشنهاد می‌کنند؛ یعنی تا زمانی که خود شخص چنین احوالی را از سر نگذراند، نمی‌تواند سایر موارد را تشخیص دهد. مولوی در این زمینه از تشخیص یک حال عرفانی از طریق حال عرفانی دیگر یاد می‌کند که با نظر ترزا شباهت دارد.

۵- قرار دادن سریع سالک در مسیر استکمالی: فردی که در معرض احوال حقیقی عرفانی قرار می‌گیرد، به سهولت می‌تواند بر امور دنیوی چیره شود و دل از دنیا بکند و بی‌درنگ در مسیر استکمال قرار گیرد؛ در حالی که احوال کاذب، مانع طی مسیر استکمالی‌اند و انسان را در لذت زودگذر متوقف می‌سازند.

۶- بهره‌گیری از معیارهای ذیل: الف) وضوح نداشتن القائات^۱ دروغین و شباهتشان به رؤیا. ب) در دسترس بودن القائات و احوال کاذب و دور از دسترس بودن احوال الهی و امکان راستی‌آزمایی آنها در نماز و نیایش. ج) احوال ناب، غیرمنتظره، انتساب‌ناپذیر به خود و غرق‌کننده انسان در خدا هستند. از میان این معیارها، مولوی به نماز، بیشتر از بقیه بها داده است.

۷- توجه به نتایج احوال: هم مولوی و هم ترزا، توجه به نتایج احوال عرفانی را از جمله معیارهای تشخیص احوال حقیقی از کاذب می‌دانند. برای مثال اگر احوال عارض‌شده بر انسان باعث تقویت اخلاق به‌ویژه فروتنی باشد، حقیقی تلقی می‌شود، در غیر این صورت کاذب شمرده خواهد شد. مولوی هم بر بررسی احوال عرفانی پس از وقوع آنها جهت تشخیص آن حال و احوال محتمل دیگر تأکید می‌کند.

۸- تطبیق حال عرفانی با کتاب مقدس: به این معنا که اگر چنین حالی با فحوای کتاب مقدس، مخالفتی داشته باشد، شیطانی بوده، هرگز پذیرفتنی نیست. این نظر هم مورد اتفاق ترزا و مولوی است.

۹) روش سلبی: به این معنا که اگر شرایط مناسب احوال حقیقی وجود نداشته باشد، آن احوال کاذب خواهند بود. این دسته از احوال باعث پنهانی خوبی‌ها، بی‌قراری و زودرنجی نفس و پدید آمدن تواضع کاذب در انسان می‌شود. اگر این احوال از سنخ ندا باشند، همیشه با ابهام و پیچیده‌ای خاصی همراهند.

در روش سلبی می‌توان از مبارزه با نفس و رهایی از هوا و هوس برای تشخیص احوال یاد کرد که ترزا و مولوی به آن پرداخته‌اند. به تعبیر مولوی اگر سالک بتواند از قید هوی و هوس رها شود، مطمئناً احوال او از وسوس شیطان در امان خواهد بود؛ زیرا شیطان، ناقص‌ها را گمراه می‌کند، نه کامل‌ها را. البته به این مورد، بیشتر از ترزا پرداخته است.

نتیجه‌گیری

۱- از دیدگاه هر دو عارف، منشأ اصلی احوال حقیقی عرفانی، خداست، ولی شیطان هم می‌تواند برای سالکان، احوال کاذبی پدید آورد و انسان از طریق تجربه و لطف خدا می‌تواند این دو را از هم تمییز دهد. البته در این موضوع، نظرهای ترزا، دقیق‌تر از مولوی است. او میان لذت‌های معنوی و لذت‌های حاصل از جذبه‌های عرفانی هم فرق قائل است.

۲- تسلیات حاصل از عروض احوال به دو دسته الهی و شیطانی تقسیم می‌شود. این تسلیات سبب آرامش و راحتی حقیقی در احوال حقیقی و راحتی گذرا و کاذب در احوال شیطانی می‌شود. در اینجا هم ترزا، بیشتر از مولوی بحث کرده، تفاوت‌های آنها را با یکدیگر بیشتر مورد توجه قرار داده و تسلیات شیطانی را فاقد عشق ناب و بی‌تأثیر برای افراد مجرب دانسته است که در اغلب موارد هم زمینه‌ساز کارهای ناروای اخلاقی و دینی می‌شود.

۳- ظاهراً هم ترزا و هم مولوی هر دو بر این نظرند که احوال اصیل ناظر به آینده قابلیت تحقق دارند، اما احوال کاذب در حد اموری ذهنی یا بیانی باقی می‌مانند. سخنان ترزا در این زمینه، دقیق‌تر و جزئی‌تر از مولوی است.

۴- ترزا و مولوی دست‌کم در مواردی برای تشخیص احوال حقیقی از احوال کاذب، آزمودن شخصی را پیشنهاد می‌کنند؛ یعنی تا زمانی که خود شخص، چنین احوالی را از سر نگذراند، نمی‌تواند سایر موارد را تشخیص دهد. مولوی در این زمینه از تشخیص یک حال عرفانی از طریق حال عرفانی دیگر یاد می‌کند که با نظر ترزا تفاوت دارد.

۵- به اعتقاد هر دو عارف، احوال حقیقی، انسان را از اسارت دنیا رها می‌کند و احوال کاذب، انسان را اسیر دنیا و خواهش‌های نفسانی می‌نماید.

۶- معیارهای عدم وضوح القائات دروغین و شباهتشان به رؤیا، در دسترس بودن القائات و احوال کاذب و دور از دسترس بودن احوال الهی و امکان راستی‌آزمایی آنها در نماز و نیایش، غیر منتظره و انتساب‌ناپذیر به خود بودن احوال ناب و غرق ساختن انسان در خدا، از دیگر معیارهای مدنظر این دو عارف است.

۷- اگر نتایج احوال عارفان باعث تقویت اخلاق و دین‌داری شود، الهی و حقیقی و

اگر باعث تضعیف آنها شود، کاذب خواهد بود.

۸- اگر حال عرفانی با کتاب مقدس مطابقت داشته باشد، حقیقی و اصیل بوده، وگرنه کاذب به شمار می‌آید.

۹- نکته آخر اینکه ترزا در بیان احوال عرفانی و تبیین شاخص‌های آنها برخلاف مولوی به جزئیات می‌پردازد و حتی در احوال خویش روشن می‌سازد که قوای نفس، چه وضعیتی پیدا می‌کنند.

منابع

- استیس، والتر ترنس (۱۳۸۸) عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، سروش.
پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۵) زبان حال، تهران، هرمس.
جیمز، ویلیام (۱۳۹۱) تنوع تجربه دینی، ترجمه حسین کیانی، تهران، حکمت.
رحیمیان، سعید (۱۳۸۸) مبانی عرفان نظری، تهران، سمت.
قنبری، بخشعلی (۱۳۸۶) «راه‌های رابطه انسان با خدا از نظر ترزا و مولوی»، پژوهشنامه ادیان، شماره ۱، صص ۱۳۹-۱۶۷.
----- (۱۳۸۸) «اخلاق عرفانی سلبی به روایت ترزا آویلائی و مولوی»، پژوهشنامه ادیان، سال سوم، شماره ۶، صص ۸۹-۱۰۹.
----- (۱۳۹۰ الف) «اخلاق ایجابی عرفانی به روایت ترزا آویلائی و جلال‌الدین مولوی»، پژوهشنامه ادیان، شماره ۱۰، صص ۱۲۹ - ۱۵۵.
----- (۱۳۹۰ ب) «بررسی مقایسه‌ای دژ هوش‌ربای مولوی و دژ درون ترزا آویلائی»، مطالعات عرفانی، شماره ۱۳، صص ۱۶۱ - ۱۸۴.
مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰) فیه ما فیه، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
----- (۱۳۶۳ الف) کلیات شمس تبریزی (۱۰ جلد)، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
----- (۱۳۶۳ ب) مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران، امیرکبیر.

- Chapman, J. (1956) "Mysticism" (Christian,Roman Catholic)" Encyclopaedia of Religions and Ethics, (ed) James Hastings, Vol.9.
Faning, Steven (2001) Mystics of the Christian, Tradition, London, & New York.
Parrinder, Geoffery (1996) Mysticism in the World's Religions, Oxford.
Smith, Margaret (1973) An Introduction To The History of Mysticism Amsterdam Philo Press.
Spencer, Sidney (1963) Mysticism In World Religion, Great Britain, Penguin Books Press.
Tereas of Avila (1957a) "Poems",The Complete Works of Saint Teresa of Jesus V.3, tr. By Allison Peers, London, Shed & Ward Press.
----- (1957b) "Conception of Love of God",The Complete Works of Saint Teresa of Jesus V.1, tr. By Allison Peers, London, Shed & Ward Press.
----- (1991) Life, Tr.E.Allison Peers, New York, Image Books Doubleday.
----- (1995) Interior Castle, (ed) Robert Van de Weyer, London, Fount.
William Ralph. Inge (1947) Mysticism in Religion. London, Mayflower Press.